

دعاییکه هدر حقل شهید بهشتی مستجاب شد

۲۳ بهمن ۱۳۹۴ ساعت ۱۱:۲۶

روزی که دکتر بهشتی به اهواز آمد، به دلیل بمباران، در فرودگاه ولوله‌ای به پا شد و استقبال باشکوهی صورت گرفت. در مراسم افتتاحیه سمینار هم در حالی که اهواز زیر بمباران هوایی و گلوله باران عراق قرار داشت استقبال فوق‌العاده‌ای صورت گرفت و مردم مقاوم اهواز و رزمندگان جبهه‌های خوزستان حضوری گرم و پرشور داشتند.

سردار محمدباقر نیکخواه بهرامی که در دوران دفاع مقدس به مدت چندسال «مسئول تبلیغات جبهه و جنگ قرارگاه کربلا» و از سال ۶۴ به بعد نیز «فرمانده جنگ‌های نوین قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص)» بوده است، خاطراتش را در رابطه با دعوت از «شهید آیت‌الله بهشتی» و «حجت‌الاسلام محمد منتظری» برای حضور در جبهه و در میان رزمندگان نوشته است.

سردار محمدباقر نیکخواه بهرامی از پژوهشگران سلاح‌های شیمیایی نیز در کشور به شمار می‌آید تألیفاتی همچون «ماشین روحیه» و «جنایت جنگی» را در کارنامه خود دارد. این پیشکسوت عرصه جهاد و شهادت در رابطه با تولدش، حضور در جبهه و دعوت از آیت‌الله شهید بهشتی و حجت‌الاسلام محمد منتظری به خبرنگار ایسنا می‌گوید: ششم آبان‌ماه سال ۱۳۳۱ در خانواده‌ای سنتی و مذهبی در روستای «بروج» از توابع زنجان متولد شدم. پدرم «علی» کشاورز بود. اسم مادرم هم «ملکه» بود. پدر بزرگ مادرم از حامیان قیام میرزا کوچک خان جنگلی بود. همراه پدرم برای رونق کسب و کارش به تهران مهاجرت کردیم و ابتدا در محله ترک‌آباد بین چهارراه کواکولا و چهارراه صفا و سپس در منطقه جنوب غرب تهران زندگی کردیم. بعدها توانستیم در میدان ابوذر تهران در محله فلاح یک آپارتمان بخریم. ما سه برادر و پنج خواهر بودیم که در جریان عملیات «خیبر» محمدرضا برادر کوچکم در سن ۱۷ سالگی به شهادت رسید.

مقطع ابتدایی را در مدرسه‌ای به نام «شاه‌آباد» سپری کردم و معدلم همواره بین ۱۷ تا ۲۰ متغیر بود. دوران راهنمایی را در مدرسه فلاح و بخشی هم در مدرسه «پیرنظر» گذراندم. تا دوره راهنمایی درسم خوب بود. اما وارد دبیرستان که شدم وضعیتم تغییر کرد چون با چند نفر آشنا شدم که اهل تحقیق بودند. یک بار به همراه آنها به کوره‌پز خانه‌ای سر زدم که وضعیت اسفناکی

داشت. مشاهداتم را نوشتم و به عنوان انشاء در کلاس خواندم. این انشاء چون لحنی انتقادی داشت موجب شد تا در مدرسه پخش شود و از آن به بعد رفتار دبیران و ناظم‌ها با من تغییر کرد. حتی چندین مرتبه با آنها درگیر شدم تا اینکه اوضاع به گونه‌ای رقم خورد که مجبور شدم ترک تحصیل کنم. چند ماه کار کردم و بعد در امتحانات نهایی به صورت متفرقه شرکت کردم و در سال ۱۳۵۲ به صورت آزاد دیپلم گرفتم.

بعد به سربازی رفتم که آن هم ماجراهایی دارد. در پایان دوره سربازی تصمیم گرفتم که سرسختانه در درس بخوانم تا وارد دانشگاه بشوم. در رشته علوم سیاسی و اجتماعی پذیرفته شدم. دانشکده ما در کنار پارک اندیشه حوالی میدان پالیزی (شهید قندی فعلی) قرار داشت و وابسته به حزب ایران نوین و زیر نظر هویدا بود که در دفترچه کنکور این وابستگی قید نشده بود. به دلیل اختلاف طبقاتی که در این دانشگاه بود به من و ۵۰ نفری که از طریق آزمون عمومی وارد دانشگاه شده بودیم لقب «پابره‌نه‌های پاپتی» دادند. ما که گرایش مذهبی داشتیم به سرعت با همدیگر آشنا شدیم. ما در دانشگاه برای نماز خواندن مشکل داشتیم و معمولاً در آبدارخانه یا کلاس‌ها نمازمان را اقامه می‌کردیم چون مکانی برای نماز خواندن در دانشگاه وجود نداشت. تحصیلاتمان را به پایان رساندیم تا اینکه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. در جریان انقلاب هم علیه رژیم شاهنشاهی فعالیت و مبارزات سیاسی داشتم که در فرصتی دیگر در رابطه با این موضوع صحبت خواهم کرد. اکنون می‌خواهم در رابطه با حضور شهید بهشتی در جبهه چند روز پیش از شهادتشان خاطره‌ای را روایت کنم.

با حمله ساعت چهارده و پانزده دقیقه روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ رژیم بعثی عراق به ایران، رسماً جنگی طولانی به مدت هشت سال به ایران تحمیل شد.

بلافاصله گروهی از دانشجویان نیز همانند دیگر اقشار با طی یک دوره فشرده آموزش نظامی در دانشگاه شهید بهشتی راهی جبهه‌ها شدند که بنده هم به اتفاق برادران حسین وزیری (جانشین اسبق معاونت مهندسی وزارت دفاع) و عباس (بهرام) طلوعی (از دانشجویان مرحوم دانشگاه شهید بهشتی) در این گروه بودیم. پس از نوشتن وصیت‌نامه در ساختمان هفت طبقه پشت لانه جاسوسی آمریکا و تحویل آن به برادر علی مغاری (از اساتید دانشگاه تهران) و اطلاع به علی ختایی‌سید فضل‌الله موسوی و محمد رحمتی (رئیس اسبق جهاد دانشگاهی و وزیر راه و ترابری در دولت‌های هشتم و نهم) عازم جبهه جنوب شدیم.

در میان نیروهای اعزامی تعدادی از دانشجویان انجمن‌های اسلامی و پیروان خط امام هم بودند. جبهه‌های سوسنگرد گسترده بود.

از یک طرف تا ارتفاعات الله اکبر، از سویی تا بُستان و هورالعظیم و از دیگر سو تا هویزه و کرخه نور. از اوایل آبان با تبلیغات سپاه خوزستان با مسئولیت تبلیغات جبهه‌ها همکاری کردم. گزارش وضعیت جبهه‌ها به رسانه‌ها، انجام امور فرهنگی، هنری و تبلیغاتی در جبهه‌ها، تهیه و توزیع اقلام تبلیغی نظیر کتب ادعیه، قرآن‌نوار سرود و نوحه، عکس شخصیت‌ها و پوستر، اجرای مراسم مختلف، برگزاری نماز جماعت، سخنرانی، انجام مصاحبه، فیلم‌برداری و عکاسی از جبهه‌ها، دعوت از شخصیت‌ها، شعراء، مداحان، گروه‌های هنری، سرود، اجرای برنامه هنری، نمایشی، نقاشی و طراحی‌های جنگ و... از جمله وظایفی بودند که مکتوب کردم و به عنوان وظایف خود به تبلیغات سپاه دادم. حتی در اردوگاه‌های مهاجرین جنگی و خود شهر اهواز هم فعالیت فرهنگی داشتم.

علی شمخانی فرمانده وقت سپاه خوزستان با توجه به شرایط جنگ در عین حال ذوق فرهنگی داشت و در انجام امور و وظایف ترسیمی حمایت می‌کرد. شهید حسن باقری مسئول اطلاعات جبهه‌ها نیز در انعکاس رسانه‌ای وقایع جبهه‌ها کمک می‌کرد. با جذب نیروهای دانشگاهی، سازمان تبلیغات جبهه و جنگ را توسعه داده و ارتباطات خود را با دولت، مجلس، وزارتخانه‌ها، استانداری‌ها، ائمه جمعه، مراکز هنری و فرهنگی گسترش دادیم و امکانات لازم را هم جذب کردیم.

از ادارات و ستادهای پشتیبانی تعدادی وسیله نقلیه گرفتیم و برای رسیدگی و بردن امکانات و نیروهای تخصصی به محورهای، چند گروه تشکیل داده و هر گروه را با امکانات لازم تبلیغی و نیروهای هنری تبلیغی اعزام کردیم. آن‌ها در برگزاری مراسم و اجرای برنامه‌های تبلیغی، اقامه نماز جماعت، پخش سرود، توزیع کتب مختلف، اهدای اقلام مصرفی جهت فعالیت‌های تبلیغی، هنری (نقاشی و طراحی صحنه‌های جنگ، شعر و سرود، خطاطی و...) فعالیت می‌کردند.

مسئله‌ای که مرا پای‌بند تبلیغات کرد پویایی کار بود. نه تنها یکنواخت نبود، بلکه مدام در تحرک، تحول و پیشرفت بود. در امور تبلیغات استان خوزستان و اردوگاه‌های مهاجرین جنگی هم فعال بودیم، زیرا لازم بود روحیه مردمی که خانه و کاشانه و یا عزیزان خود را از دست داده و مدام زیر بمباران و موشک‌باران دشمن بودند حفظ و تقویت شود. از شخصیت‌های مورد علاقه مردم اعم از نمایندگان مجلس، وزیران، اعضای دولت، مسئولان قضایی، ائمه جمعه و دیگران دعوت می‌کردیم تا در شهرهای اهواز، دزفول، آبادان، ماهشهر، شوش، اندیمشک و دیگر شهرها در مراسم مختلف شهر بویژه در مراسم مختلف شهدای شهرهای خوزستان به خصوص اهواز و دزفول حضور یابند.

در همین رابطه نیز اوایل خردادماه از طرف آقایان شمخانی فرمانده وقت سپاه خوزستان و محمد غرضی استاندار وقت خوزستان با هماهنگی و صحبت قبلی آنان با مسئولان کشور به تهران رفته تا از شخصیت‌ها و مسئولین کشور برای حضور در سمینار جنگ و جهاد که قرار بود در اهواز برگزار شود دعوت کنم. با آیت‌الله دکتر بهشتی، رجایی، باهنر و محمد منتظری نماینده مجلس دیدار کردم و پیش‌نویس تهیه شده در خصوص سمینار را با موضوعات: «ضرورت دفاع در برابر تجاوز»، «امام و دفاع»، «تحلیل شرایط سیاسی نظامی کشور»، «جبهه‌ها و قدرت‌های حامی عراق»، «جنایات دشمن» و دیگر محورهای پیشنهادی را تقدیم کردم. آیت‌الله بهشتی و حجت‌الاسلام محمد منتظری پذیرفتند در سمینار حضور یابند و از طرف دولت هم قرار شد آقای دکتر عبدالله جاسبی معاون نخست وزیر در سمینار حضور یابد.

پس از هماهنگی و مشخص شدن تاریخ حضور آنان در سمینار به اهواز بازگشتم و به اتفاق آقایان «احمد فخری» جانشین و حجت‌الاسلام شریعتی مسئول روابط عمومی سپاه خوزستان در جلسه هماهنگی برگزاری سمینار در سپاه خوزستان و سپس در استانداری و جهاد سازندگی استان شرکت کردم. قرار شد سمینار به مدت سه روز از روزهای ۱۹ تا ۲۱ خرداد ماه سال ۱۳۶۰ در سالن سینما «ساحل» جنب هتل فجر برگزار شود. برگزارکنندگان سمینار عبارت بودند از استانداری، سپاه و جهاد سازندگی خوزستان.

روزی که دکتر بهشتی به اهواز آمد با وجود بمباران، در فرودگاه و لوله‌ای به پا شد و استقبال با شکوهی صورت گرفت. در مراسم افتتاحیه سمینار هم در حالی که اهواز زیر بمباران هوایی و گلوله باران عراق قرار داشت استقبال فوق‌العاده‌ای صورت گرفت و مردم مقاوم اهواز و رزمندگان جبهه‌های خوزستان حضوری گرم و پرشور داشتند به نحوی که بیرون سینما در خیابان ۲۴ متری تا میدان شهدا نیز مملو از جمعیت بود. در سه روز سمینار آقایان دکتر بهشتی، محمد منتظری، دکتر جاسبی، آقای شمخانی، مهندس غرضی، غلامرضا فروزش رئیس شورای جهاد سازندگی خوزستان و تعدادی دیگر سخنرانی کردند. برنامه‌های متنوع سرود، نوحه، شعر و رجزخوانی هم اجرا شد و چند تن از مادران و فرزندان شهدا هم دکلمه‌هایی را خوانده و حضار راتحت تاثیر قرار دادند.

در طول برگزاری سمینار برنامه‌های دیدار با نمایندگان نهادها، ارگان‌ها و بازدید از جبهه‌ها هم برای میهمانان ترتیب داده شد. آیت‌الله دکتر بهشتی در سه روزی که در خوزستان بود در شبانه روز بیش از ۱۸ ساعت را صرف دیدار با دانشجویان و اساتید،

جهادگران، پرسنل سپاه و ارتش، حزب جمهوری اسلامی اهواز، انجمن اسلامی معلمان، خواهران اهوازی، بسیج فرماندهان ارتش و سپاه و... کرد.

ایشان بسیار منظم، کم خواب و خوراک، بی‌آلایش و ساده زیست و در انجام قراردادهای ملاقات سر وقت و در رعایت نظام بسیار پایبند بودند، به نحوی که تأخیر بیش از پنج دقیقه در قراردادهای مشخص را در کمال ادب و خشوع لغو و به قراردادهای بعدی می‌پرداختند.

برای دیدار با رزمندگانی که قرار بود عملیات انجام دهند به جبهه «دارخوین» رفتیم و شهید بهشتی آنجا در میان نیروهای اصفهانی در محل انرژی اتمی دارخوین سخنرانی کرد. «حجت‌الاسلام شهید ردانی‌پور» هم از طرف رزمندگان خوش آمد گفت. آنها آماده عملیات «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا» بودند که مصادف با شب عزل بنی‌صدر، عملیات موفق را انجام داده و دشمن را از بخش‌هایی از شرق کارون به غرب کارون رانده و وادار به عقب‌نشینی کردند. عزل بنی‌صدر و رأی عدم کفایت مجلس شورای اسلامی به او موجی از شادی و سرور را در جبهه‌ها به دنبال داشت و ندای تکبیر و رگبار هوایی در سراسر جبهه‌ها گوشه‌ای از ابراز خوشحالی رزمندگان بود البته این حرکت خودجوش رزمندگان باعث وحشت عراقی‌ها شد و آنها هم بی‌خبر از موضوع به زعم اینکه عملیاتی بر علیه مواضع آنها در شرف انجام است شروع به گلوله باران مواضع ایران کردند.

همچنین با آقای محمد منتظری و خبرنگاران پیام و امید انقلاب هم به شهر ماهشهر رفته و پس از دیدار با فرمانده سپاه ماهشهر (حبیب آقاچاری) به جبهه‌های ماهشهر سر زدیم. پس از دیدار با گروه‌های مختلف رزمندگان به شهر مراجعت کردیم و شهید بهشتی ایشان در اجتماع مردم برای آنان سخنرانی کرد. رفتار متواضعانه و احترام به مخاطبین و روحیه انقلابی حجت الاسلام منتظری بسیار ستودنی بود. غذای بسیار ساده نان و ماست و استفاده از زیرانداز حصیری به هنگام خواب و دیگر خصوصیات ایشان همه را تحت تأثیر قرار می‌داد. او به غذای چرب و بستر نرم عادت نداشت وقتی برای نماز صبح بیدار شدیم، حصیر زیرانداز بر کتف‌های او خط انداخته بود.

۲۱ خردادماه مهمانان از جمله آیت‌الله دکتر بهشتی را برای بدرقه به فرودگاه بردیم. وضعیت قرمز بود. مجروحان وضع بدی

داشتند. هوا گرم بود و همه کلافه بودند نزدیک غروب بود. شهید بهشتی از پلکان هواپیما بالا رفت و دوباره پایین آمد. گمان کردم که شاید چیزی را یادشان رفته است برای همین به سمش رفتم تا اینکه هنگام خداحافظی در پای پلکان هواپیما از من تقاضا کرد: «دعا کنید خداوند شهادت را نصیبم کند.» من از این دعا ناخشنود بودم و به ایشان یاد آورشدم که انقلاب و کشور به شما و تلاش‌های مدبرانه‌تان نیازمند است. بعد آیت‌الله بهشتی اضافه کردند: «از همه دست‌اندرکاران سمینار از طرف ایشان تشکر کنم.» همچنین از آقای قشقایی خبرنگار پیام انقلاب که انقلاب با وجود کسالت و مریضی و به دلیل علاقه همراهی شان کرده بودند هم تشکر کردند و سوار هواپیما شدند. تا اینکه روز هفتم تیرماه یعنی حدود ۱۵ روز بعد از این دعا به شهادت رسیدند.

منبع: ایسنا

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۲۵۷۷/دعای-که-در-حق-شهید-بهشتی-در-حقیقت-دعای-است>